

روایت مردانه از زن در دو متن فارسی میانه

از منظر نقد ساختار گرایانه و نقد فمینیستی

در

ارداویراف نامه و شایست ناشایست

آنیثا کریمی

به نام خدا



وزارت علوم، تحقیقات و فناوری
پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
مدیریت تحصیلات تکمیلی
پژوهشکده زبان شناسی

پایان نامه کارشناسی ارشد فرهنگ و زبان های باستانی

روایت مردانه از زن در دو متن فارسی میانه

استاد راهنما
دکتر کتایون مزدایور

استاد مشاور
دکتر سهیلا صارمی

پژوهشگر

آنیته کریمی

تیر ماه ۱۳۸۹

ب

به عنوان یک شاگرد این چند سطر را ناچیز تر از آن می دانم که بتواند حق سپاس گذاری از استاد راهنما سرکار خانم دکتر کتایون مزداپور و استاد مشاور سرکار خانم دکتر سهیلا صارمی را ادا کند. صبر، حوصله و راهنمایی هایشان انگیزه ای برای ادامه راه بود.

هم چنین این چند سطر را مغتنم می شمارم تا از هم راهی و هم دلی علی تهامی دوست عزیزم که نه فقط در نگارش این پایان نامه که همواره حضورش قوت بخش برای ادامه راه است قدر دانی کنم.

تقدیم به سه نفر: پدر، مادر و خواهرم

به خاطر همراه بودنشان

چکیده

این پایان نامه تحت عنوان "روایت مردانه از زن در متون فارسی میانه" بر آن است تا با استفاده از دو تئوری مدرن "ساختارگرایی" و "نقد فمینیستی" به خوانش، نقد و تحلیل دو متن کلاسیک فارسی میانه (پهلوی) ارداویراف نامه که یک متن نیمه دینی و بخش سوم شایست ناشایست که یک متن دینی فقهی است بپردازد.

در حقیقت اگر بتوانیم ساختارهای زیربنایی و عناصر سازنده تفکر و گفتمان متون کلاسیک را بشناسیم و در عین حال رابطه ذهنیت سازنده این تفکر را با ساختار قدرت دریابیم شاید بتوانیم با ذهنی نقادانه تر به نقد رفتارهای تمامیت خواه که به حذف "صدای" یک گروه یا یک طبقه (در اینجا زنان) از ساختار قدرت می انجامد؛ بپردازیم.

روش کار به این ترتیب خواهد بود که پس از توضیح و ذکر تاریخچه دو تئوری ساختار گرایی و فمینیستی، هر یک از دو متن برگزیده، مطابق با این دو تئوری نقد و تحلیل می شوند و در پایان هر بخش یک نتیجه گیری ارائه می شود. در انتها با در نظر گرفتن "مناسبات بینا متنی" و "یک روش تلفیقی" همچون پلی میان دو تئوری و دو متن؛ یک تحلیل جامع ارائه خواهد شد.

ترتیب چهار بخش این پایان نامه به این صورت خواهد بود که بخش اول به مقدمه اختصاص دارد. بخش دوم به معرفی اجمالی دو کتاب و قسمت های برگزیده برای تحلیل می پردازد. بخش سوم تاریخچه، معرفی و سپس اجرای تئوری ساختارگراییانه بر هریک از دو متن می باشد. بخش چهارم نیز پس از معرفی تئوری فمینیستی به تحلیل این دو متن، مطابق نظریه فمینیستی می پردازد و بخش آخر نیز جمع بندی و نتیجه گیری بخش های گذشته خواهد بود.

فصل اول

مقدمه..... ۱۱

فصل دوم

۱-۲. معرفی ارداویراف نامه..... ۱۳

۲-۲. معرفی شایست ناشایست..... ۱۵

۳-۲. بخش های برگزیده ارداویراف نامه..... ۲۴

۴-۲. بخش های برگزیده شایست ناشایست..... ۲۶

فصل سوم

۱-۳. ساختارگرایی چیست؟..... ۳۲

۲-۳. تحلیل تئوری ساختارگرایی..... ۴۹

۳-۳. تحلیل ساختار گرایانه ارداویراف نامه..... ۵۵

۴-۳. تحلیل ساختارگرایانه شایست ناشایست..... ۵۹

۵-۳. نتیجه گیری..... ۶۱

فصل چهارم

۱-۴. تئوری فمینیستی..... ۶۳

۲-۴. نقد فمینیستی زبان..... ۶۷

۳-۴. نقد فمینیستی بدن..... ۷۱

۴-۴. تحلیل فمینیستی دو متن ارداویراف نامه و شایست ناشایست..... ۸۱

۵-۵. جمع بندی..... ۸۴

در هر صفحه تاریخ ایران، مردی می میرد، مردی پیمان می بندد، مردی پیمان می شکند، مردی در قلعه ای زندانی می گردد
مردی به دار آویخته می شود، قومی غالب می شوند از مردان و قومی منهزم می شوند از مردان... و اگر از زنان یاد می شود، یا
مادر حسنگ است و یا مادرانی چون مادر حسنگ هستند که هیچ گونه تحرک واقعی ندارند-تاریخ مذکر، رضا براهنی

پیشگفتار

این پایان نامه تحت عنوان "روایت مردانه از زن در متون فارسی میانه" بر آن است تا با استفاده از دو
تئوری مدرن "ساختارگرایی" و "نقد فمینیستی" به خوانش، نقد و تحلیل دو متن کلاسیک فارسی
میانه (پهلوی) / *اردویراف نامه* با مقابله دو متن فیلیپ ژینیو و مهرداد بهار و بخش سوم *شایست ناشایست* به
تصحیح دکتر کتایون مزدپور پردازد.

علت انتخاب این دو کتاب از آن رو ست که در هر دو می توان به تفصیل چکیده خطوط فکری سایر
کتب دینی هم چون اندرزنامه ها و کتب غیر دینی را باز شناخت.

در حقیقت اگر بتوانیم ساختارهای زیربنایی و عناصر سازنده تفکر و گفتمان متون کلاسیک را بشناسیم و
در عین حال رابطه ذهنیت سازنده این تفکر را با ساختار قدرت دریابیم شاید بتوانیم با ذهنی نقادانه تر به
می نقد رفتارهای تمامیت خواه که به حذف "صدای" یک گروه یا یک طبقه (در اینجا زنان) از
انجامد؛ پردازیم.

روش کار به این ترتیب خواهد بود که نخست تئوری های ساختار گرایی و فمینیستی معرفی می شوند و
سپس هر کدام از دو متن برگزیده، مطابق با هر کدام از این تئوری ها نقد و تحلیل می شوند. در پایان با
در نظر گرفتن "مناسبات بینا متنی" و "یک روش تلفیقی" همچون پلی میان دو تئوری و دو متن؛ یک
تحلیل جامع ارائه خواهد شد.

ترتیب چهار بخش این پایان نامه به این صورت خواهد بود که بخش اول به مقدمه اختصاص دارد. بخش دوم به معرفی اجمالی دو کتاب و قسمت های برگزیده برای تحلیل می پردازد. بخش سوم تاریخچه ، معرفی و سپس اجرای تئوری ساختارگرایانه بر هریک از دو متن است. بخش چهارم نیز پس از معرفی تئوری فمینیستی به تحلیل این دو متن ، مطابق نظریه فمینیستی می پردازد و بخش آخر نیز جمع بندی و نتیجه گیری بخش های گذشته خواهد بود.

این کتاب درباره سفر ارداویراف یا ارداویراز به جهان دیگر است. در مورد قرائت این نام اتفاق نظر وجود ندارد. ارداویراف نامه به ۱۰۱ فصل تقسیم شده است. در فصل های ۱ تا ۳ چگونگی فراهم آمدن مقدمات سفر ویراف پارسا به جهان دیگر شرح داده شده است. در آغاز به حمله اسکندر و پراکندگی اوستا و زند اشاره شده است که بر اثر آن مردمان در مسائل ایزدی در شک و تردید به سر می بردند تا این که آذرباد مهرسپندان، موبدان موبد شاپور دوم ساسانی، برای اثبات حقانیت دین تن به آزمایش دینی داد و روی گداخته به سینه او ریختند و او پیروز به در آمد. باز در زمانی دیگر، دین در آشفتگی بود و مردمان در شک و تردید بودند. از این رو، پیشوایان دینی در آتشکده آذر فرنبغ در فارس گرد آمدند و مردی را به نام ویراف، که او نیز از روحانیان بود، برگزیدند تا به جهان دیگر برود و نتایج آنچه را می بیند برای هم دینان خود شرح دهد. به ارداویراف می و منگ دادند و وی بر بستر خفت و روانش به عالم بالا و پس از هفت روز بازگشت و آنچه را دیده بود، شرح داد و دبیری، آن ها را یادداشت کرد. در طول معراج این روحانی، دو ایزد سروش و آذر راهنمایی او را بر عهده داشتند.

فصل های ۴ تا ۱۵ شرح مشاهدات ویراف و توصیف انواع پارسایان و پاداش های آنان در جاهای گوناگون بهشت و نیز توصیف برزخ است و از فصل ۱۶ تا پایان کتاب که بخش بیشتر کتاب را در برمی گیرد به توصیف دوزخ و گناهکاران و عقوبت های آنان اختصاص دارد. گناهان بر دو دسته اند: گناهان اخلاقی و گناهانی که نتیجه انجام ندادن آیین های دینی و تکالیف شرعی است و هر کدام عقوبت خاصی دارد مانند گناه شیون و مویه بر مردگان، لواط، زنا، زنای محصنه، بد زبانی زنان، کم فروشی، غیبت، دروغگویی، جادوگری، بدعت در دین، گناهانی که بر اثر عدم مراعات قوانین تطهیر حاصل می شوند مانند سقط جنین، دزدی، تجاوز به ملک دیگران، عهد شکنی، آزار به ستوران، رشوه خواری و فاحشگی. در پایان

کتاب (فصل ۱۰۱) آمده است ویراف به حضور اورمزد می رسد و اورمزد توسط او پیامی به جهانیان می دهد.

کتاب به نثری ساده نوشته شده است و در میان زردشتیان از توجه خاصی برخوردار بوده است؛ به طوری که در گذشته آن را به تحریر پازند در آورده و به سنسکریت و گجراتی و به فارسی (نثر و شعر) برگردانیده اند. ترجمه های فارسی و گجراتی غالباً مزین به تصاویری از بهشت و دوزخ است.

مطالب کتاب بسیار قدیمی به نظر می رسد و نام ویراف در اوستا هم آمده است. اشاره به وه شاپور (=به شاپور) در تحریر پهلوی احتمالاً اشاره به تدوین اولیه کتاب در دوران انوشیروان دارد. با این همه، کتاب به صورتی که در دست داریم به زبان پهلوی متاخری، احتمالاً در پارس نوشته شده است و نفوذ زبان فارسی را در جای جای آن مشاهده می کنیم. به این سبب احتمال دارد که تالیف نهایی کتاب در قرن چهارم (یا پنجم) هجری انجام گرفته باشد یا در تحریر قدیم تری از کتاب، دست کاری های متاخرتری انجام شده باشد.

بخش هایی از ارد/ویراف نامه

(۱) و ویراز هفت خواهر داشت و هر هفت خواهران برای ویراز همچون زن بودند (۲) آن ها دین را از برداشتند و یشت می کردند (=نیایش می کردند) و چون این را شنیدند پس ایشان را چنان سخت گران آمد که گفتند و بانگ کردند و به سوی انجمن مزدیسنان پیش رفتند و بایستادند و نماز بردند و گفتند که "شما مزدیسنان این کار را نکنید! (۳) زیرا ما هفت خواهریم و یک برادر. و هفت خواهر آن برادر را زن هستیم. ۴ (چون سقفی با هفت تیر که یک ستون در زیر آن ها نهاده شده است و چون آن ستون را بگیرند، این هفت تیر می افتند. این چنین است ما هفت خواهر این یک برادر را داریم که زندگی و نگاهداری ما از اوست. ۵) گذشته از ایزدان هر نیکی از اوست (۶) شما او را پیش از زمان، از این شهر زندگان به آن شهر مردگان می فرستید، بر ما بی دلیل ستم می کنید. ۷) پس مزدیسنان چون آن سخن شنیدند، آن هفت می خواهر را خرسندی (=رضایت، اطمینان) دادند و گفتند: "ما ویراز را پس از هفت روز تندرست به شما سپاریم و این فرخی نام بر این مرد ماند. ۸) پس ایشان هم داستان شدند. ۹) پس ویراز پیش مزدیسنان دست بر بغل نهاد و به ایشان گفت: "آیا دستوری (=اجازه) هست که روانها را یزش کنم و خوراک بخورم دستوران (=روحانی، پیشوای دینی) و اندرز (=وصیت) کنم، سپس به من می و منگ دهید؟" (۱۰) فرمودند که: "همانگونه کن. ۱۱) پس آن دین دستوران در مان مینو (=آتشکده ایزد آذر)، جایی را سی گام [دورتر] از آنچه خوب است برگزیدند. ۱۲) ویراز سر و تن بشست و جامه ی نو پوشید و با بوی خوش خود را خوشبو کرد. ۱۳) پس بر تختی شایسته بستری نو و پاک گسترده ۱۴) بر گاه و بستر پاک نشست و درون (= نان مقدس) یشت و روان ها را به یاد آورد و خوراک خورد. ۱۵) پس دستوران دین سه جام زرین می و منگ گشتاسبی پر کردند. یک جام برای اندیشه ی نیک دُدیگر برای گفتار نیک و سدیگر برای کردار نیک به ویراز فراز دادند. ۱۶) او آن می و منگ بخورد هوشیارانه باج (=دعا) بگفت و بر بستر بخفت. ۱۷) دین دستوران و هفت خواهران، هفت شبانه روز در کنار آتش همیشه سوز که بوی

خوش می پراکند نیرنگ دینی (=شیوه برگزاری و نیایش) و اوستا و زند بگفتند و نسک (=بخشی از اوستا) یشتند و گاهان (=سرودی از سرودهای اوستا) سرودند و در تاریکی نگاهبانی می کردند. ۱۸) و آن هفت خواهران با همه ی مزدیسنان، دین دستوران و هیربدان و موبدان به هیچ گونه نگاهبانی را رها نکردند.

فصل بیست

۱) و جایی فراز آمدم و دیدم روان زنی که ریم (=کثافت) و پلیدی مردمان را تشت تشت به خورد او می دادند. ۲) و پرسیدم: "این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافراهی (=گناه) را تحمل می کند"؟
۳) سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: "این روان زن دروند (=بدکردار) است که در دشتان (=حیض) پرهیز نکرد (=مواظبت نکرد) و مطابق قانون رفتار نکرد و به سوی آتش و آب رفت."

فصل بیست و چهار

۱) و دیدم روان زنی که با پستان به دوزخ آویخته بود و خرفستران (=موجودات موزی) همه ی تن او را می جویدند. ۲) و پرسیدم این تن چه گناه کرد که روان [او] چنین پادافراهی را تحمل می کند. ۳) سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: "این روان آن زن دروند است که در گیتی شوی خویش هشت و تن به دیگر مردان داد: ۴) و روسپی گری کرد."

فصل بیست و پنج

۱) و دیدم روان مردی چند و زنی چند که خرفستران پا و گردن و میان (=کمر) آن ها را می جویدند و یکی را از دیگری جدا می کردند. ۲) و پرسیدم: "این تن ها چه گناه کردند که روان آن ها چنین پادافراهی را تحمل می کند؟" ۳) سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: "این روان آن دروندان است که در گیتی با یک لنگه کفش و بدون کُستی (=کمربند مخصوص زردشتیان) راه رفتند و سر پا ادرار کردند و دیوپرستی های دیگر انجام دادند."

فصل بیست و شش

۱) دیدم روان زنی که زبانش را به سوی گردن می کشیدند و در هوا آویخته بود. ۲) پرسیدم "این روان کیست؟" ۳) سروش اهل و آذر ایزد گفتند: "این روان آن زن دروند است که در گیتی شوی و سالار خویش را خوار داشت و نفرین کرد و دشنام داد و برای توجیه کار خویش پاسخ داد."

فصل سی و چهار

۱) و دیدم روان زنی که خرفستران همه ی تن او را می جویدند. ۲) و پرسیدم: "این تن چه گناه کرد؟" ۳) سروش اهل و آذر ایزد گفتند: "این روان آن زن دروند که در گیتی گیس و موی خود را بالای آتش شانه کرد و موی و شپش و رشک در آتش افکند و آتش زیر تن اندر نهاد و تن خویش به آتش داشت."

فصل سی و پنج

۱) و دیدم روان زنی که با دندان، مردار خود را می لیسید و می خورد. ۲) و پرسیدم: "این روان کیست؟" ۳) سروش اهل و آذر ایزد گفتند: "این روان آن زن دروند است که در گیتی جادوگری کرد."

فصل سی و هفت

۱) و دیدم روان مردی چند و زنی چند که نگونسار آویخته شده بود. ۲) تن ایشان را مار و کژدم (=عقرب) و دیگر خرفستران می جویدند. ۳) و پرسیدم: "این روان کدام مردمان است؟" ۴) سروش اهل و آذر ایزد گفتند: "این روان آن مردمانی است که در گیتی پرهیز آب و آتش نکردند (=از آب و آتش مواظبت نکردند) و ریمنی (=ناپاکی) به آب و آتش بردند و آگاهانه آتش را کشتند."

فصل چهل و چهار

۱) و دیدم روان زنی که به پستان خود کوهی می کند و سنگ آسیابی را همانند مرده ای (؟) (=نعشی) بر سر خویش داشت.

۲) و پرسیدم: "این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟" (۳؟) سروش اهل و آذر ایزد گفتند: "این روان آن زن دروند است که در گیتی کودک خویش را مردار و تباه کرد و آنرا انداخت."

فصل پنجاه و هفت

۱) و دیدم روان زنانی که سرشان بریده و از تن جدا بود و زبان آنها بانگ داشت. (=بانگ می زد) ۲) و پرسیدم: "این روان چه کسانی است؟" (۳؟) سروش اهل و آذر ایزد گفتند: "این روان آن زنانی است که در گیتی بسیار شیون و مویه کردند و به سر و روی زدند."

فصل پنجاه و نه

۱) و دیدم روان زنی که می گریست و پوست و گوشت پستان خویش می کند و می خورد. ۲) و پرسیدم: "این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟" (۳؟) سروش اهل و آذر ایزد گفتند: "این روان آن زن دروند است که کودک خویش را که از نیاز و گرسنگی گریان بود، رها کرد."

فصل شصت و دو

۱) و دیدم روان زنی که با زبان خود اجاقی گرم را می لیسید و دست خویش زیر آن اجاق می سوزاند. ۲) و پرسیدم: "این تن چه گناه کرد که روان او چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟"

فصل شصت و چهار

۱) و دیدم روان زنی که گریان و نالان می رفت و می آمد. ۲) و بر سر او تگرگ و برف می آمد و به زیر پای او روی گرم گذاخته، روان بود و او سر و روی خویش با کارد می درید. ۳) و پرسیدم: "این تن چه گناه کرده است که روان او چنین پادافره گرانی تحمل می کند؟" ۴) سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: "این روان آن زن دروند است که از دیگر مردان غیر قانونی آبستن شد." ۵) و کودک تباه کرد. ۶) از درد و پادافره چنین می پندارد که بانگ آن کودک می شنود و می دود و دویدن چنان به نظر او دردمند می آید چون بر روی روی گرم می رود و بانگ آن کودک می شنود و سر و روی خویش با کارد می درد و کودک را می خواهد و او را نمی بیند. ۷) تا فرشکرد (=رستاخیز) این پادافره را باید تحمل کند."

فصل شصت و هشت

۱) و دیدم روان مردی و زنی را، که آن مرد را به بهشت و آن زن را به دوزخ می کشیدند و دست زن در بند گُستی این مرد افکنده شده بود. ۲) زن می گفت: "چگونه بود که در میان زندگان ما هر نیک بختی ای را با هم داشتیم و اکنون ترا به بهشت و مرا به دوزخ می برند؟" ۳) آن مرد گفت: "زیرا که من نیکان و ارزانیان (=مستحقان) و درویشان را پذیرفتم و به آنها چیز دادم و اندیشه نیک و گفتار نیک و کردار نیک انجام دادم ۵) به ایزدان اندیشیدم و دیوان را نکوهش کردم و به دین به مزدیستان معتقد بودم. ۶) و تو نیکان و درویشان و ارزانیان و مسافران را تحقیر کردی. ۷) و تو ایزدان را نکوهش کردی و در خدمت بتکده بودی و اندیشه ی بد، گفتار بد و کردار بد کردی، به دین اهریمن و دیوان معتقد بودی." ۸) پس آن زن به آن مرد گفت که: "در میان زندگان همه تن تو بر من سالار و پادشا (=مسلط) بود و تن و جان و روان من از آن تو بود و خوراک و نگاهداری و پوشش من از تو بود. ۹) پس تو چرا مرا برای این کار آسیب نرساندی و مجازات نکردی. ۱۰) چرا که نیکی و نیکوکاری نیاموختی که آن گاه نیکی و نیکوکاری کنم تا اکنون لازم نباشد که این آزار و رنج را متحمل شوم؟" ۱۱) پس آن مرد به بهشت و آن زن به دوزخ شدند و برای آن زن، به دلیل پشیمانی، در دوزخ بجز تاریکی و گندگی، دشمن دیگری نبود. ۱۲) و آن مرد، در بهشت، در میان اهلوان (=نیکوکاران)، از برنگرداندن و آموزش ندادن نیکوکاری به آن زن که در اختیار او بود، شرمگین نشست.

فصل شصت و نه

۱) و دیدم روان زنانی که در دو چشم آنان میخ چوبی زده بودند. ۲) به یک پا نگونسار آویخته شده بودند. ۳) بسیار وزغ و کژدم و مار و مور و مگس و کرم و خرفستران دیگر به دهن و بینی و گوش و مقعد و شرمگاه آنان می رفتند و می آمدند. ۴) و پرسیدم: "این روان چه کسانی است و ایشان چه گناهی کردند که روان آنها چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟" ۵) سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: "این روان آن زنان دروندی است که در گیتی شوی داشتند، با مرد دیگر خفتند [تن] به هم خوابگی دادند و بستر شوهرشان را تباه داشتند و تن شوهر را آزرده." "

فصل هفتاد

۱) و دیدم روان زنانی که نگونسار افکنده بودند و [چیزی] همانند خارپشت آهنی با خاری که از آن رسته بود در بدن آنها فرو می رفت و بیرون می آید. ۲) و به ژرفای یک انگشت، نطفه ی دیوان و دروجان و بدبویی و ریمنی دردهان و بینی آنها می رفت. ۳) و پرسیدم: "آنها کدام روان ها هستند که چنین پادافره ای را تحمل می کنند؟" ۴) سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: "این روان آن زنان دروندی است که در گیتی با شوهرشان پیمان شکنی کردند و شوهرشان را رها کردند، و هرگز خشنود نبودند و تن به هم خوابگی ندادند." "

فصل هفتاد و دو

۱) و دیدم روان زنانی که دشتان خویش می خوردند. ۲) و پرسیدم: "این تن ها چه گناهی کردند که روان آن ها چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟" ۳) سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: "این روان آن زنانی است که پرهیز دشتان خویش نکردند (=مواظب دشتان خود نبودند) و آب و آتش سپندارمد، زمین، خرداد و امرداد

را آزدند و به آسمان خورشید و ماه نگرستند و ستور و گوسفند را با دشتان آزدند و مرد اهلو را ریمین (=ناپاک) داشتند.

فصل هفتاد و سه

۱) و دیدم روان زنانی که ده انگشت خون و ریم (=کثافت) از آنها می آمد، آنها می چشیدند و می خوردند و کرم به هر دو چشم آنها می آمد. ۲) و پرسیدم: "این روان ها کی هستند و چه گناه کردند که روان آنها چنین پادافره گرانی را تحمل می کند؟" ۳) سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: "این روان آن زنان دروندی است که ایشان رنگ بر خود نهادند و موی کسان [دیگر] را برای پیرایش برای خود اختیار کردند و چشم ایزدان و مردمان بستند."

فصل هفتاد و شش

۱) و دیدم روان زنهایی که به دست خویش و به دندان خویش، پستان خویش را می بریدند و سگان شکم آنها را می دریدند و می خوردند و با دو پا و بر بالای روی گرم ایستاده بودند. ۲) و پرسیدم: "این روان چه کسانی هستند و چه گناهی کرده اند؟" ۳) سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: "این روان آن زنان دروندی است که در گیتی در دوران دشتان خوراک ساختند و پیش مرد اهلو بردند و فرمان خوردن دادند. ۴) و به دنبال جادوگری بودند. ۵) سپندارمد، زمین و مرد اهلو را آزدند."

فصل هفتاد و هشت

۱) پس دیدم روان زنی که با پستان کوه آهنی و کودکی که از آن سوی کوه می گریست و بانگ او می آمد و کودک به مادر نمی رسید و مادر به کودک نمی رسید. ۲) و پرسیدم: "این تن چه گناه کرد که روان او پادافره چنین سخت تحمل می کند؟" ۳) سروش اهلو و آذر ایزد گفتند: "این روان آن زن دروند است که در گیتی نه از شوی خویش بلکه از کس دیگر آبستن شد. ۴) و گفت من آبستن نشدم. ۵) و کودک تباہ کرد."